



فن تاریخ نویسی

تبع آقای میر محمد صدیق خان

قبل از آنکه به اصل مطلب به پردازیم... اجازه میخوامم چند سطر مختصری در تعریف تاریخ نگاشته مبداء و مقصد آنرا شرح بدهیم: هیئت بشری قافله‌ایست که در شاهراه ترقی از ظلمت بسمت نوریش می‌رود، نقطه حرکت او جهل و مقصد نهائی آن علم است، انسان از اعماق جهل خارج شده آهسته آهسته بجانب آسمان معرفت بالا می‌شود. ولی این صعود صورت نمیگیرد مگر در اثر یک سلسله تغییرات در اخلاق، عادات و افکار انسانی ازین تغییرات و اقیعات بوجود می‌آیند و از واقعات تاریخ. پس تاریخ مطالعه کلیه تغییراتیست که بشر از بدو خلقت خود تا به امروز متحمل گشته و یا بعبارة دیگر تاریخ دقت در چهره بشری است، در ادوار مختلفه همان بشریکه همیشه مشابه و همیشه مختلف است: در ذات مشابه و در صفات مختلف در حقیقت مشابه و در ظاهر مختلف...

لیکن گمان نشود ترسیم حقیقت که مقصد واقعی تاریخ است مانع از آن
 میشود که آنرا جزئی از ادبیات بشماریم. چه مطالعه کارنامه های انسان واقعی
 که گاه اسکندر، و گاه صلاح الدین، و گاه ناپویون نام دارد از کارنامه های
 انسان افسانوی که رسم، امثال و یارولان باشد کمتر دلچسپ نیست.
 بلکه حقیقت بهتر از مجاز حس بدیعی را به هیجان آورده می تواند.
 حال برگردیم به اصل مقصد:

اولین چیزی که برای یک نفر مؤرخ لازم است ملاحظه و دقت در طبیعت
 اشخاص و واقعاتی است که مورد بحث او قرار گرفته اند. از مطالعه اشخاص
 مؤرخ باید دو چیز را مورد دقت قرار بدهد.

۱: تربیه و تعلیمی که شخص در جوانی حاصل نموده.

۲: وضعیت او در مقابل پیش آمده های کوچک و بزرگ حیات.

مؤرخ به کمک این دو معلومات می تواند کارنامه هائی را که در مواقع بروز
 واقعات مختلف ازین شخص بوجود آمده حدس زده و از مقایسه آنها
 بار اوایات مختلف حقیقت را کشف کند.

ولی باید دانست در موقعیکه موضوع مطالعه واقعات باشد مسئله قدری
 مشکلتر است. واقعات از نقطه نظر تاریخ به چهار قسمت تقسیم می شود:

۱۰: علل آن - ۲: طرز و کیفیت وقوع آن - ۳: نتایج آن - ۴: تنقید یا عقیده

مؤرخ را جمع به آن.

مؤرخ باید هر یکی ازین چهار قسمت را جدا گانه مورد دقت قرار داده
 در آخر عقیده خود را با عقیده دیگر مؤرخین و اشخاص بزرگ قابل اعتماد
 را جمع به آن ذکر نماید. برای آنکه مطلب خوبتر و واضح شود، يك مثال
 وقوعی را ذکر می نمایم:

و قتیکه مؤرخ خواهد هجوم فوق العاده سلطان محمود غزنوی را از راه صعب و دشت های سوزان پنجاب و سند بطرف سومنات با آن قشون تا بلدا فغانی شرح بدهد باید قبل از همه چیز موقعیت سرداران معیت سلطان غزنوی را با روحیات قشون و ضرورتیکه در عین همان موسم برای ثویقات قشونی سلطان دیده می شد بدلائل نظامی به اثبات برساند بعد به کمک روایات مختلفی که درین باب در دست است و تطبیق آنها با طبیعت محاربین مهم این صحنه، اصل واقعه را ذکر نماید. در قسمت سوم مؤرخ نتایج مادی و معنوی جنگ سومنات را شرح داده بالاخره عقیده خود را راجع به این اقدام خطیر که شاهکار نظامی یکی از بزرگترین شاهان عالم اسلام به شمار میرود بیان می کند و اثری از خود باقی میگذارد که اگر عالی نباشد کم از کم کامل خواهد بود.

این را نیز فراموش نباید کرد که برای کشف حقیقت و افعات يك مطالعه مدققانه که در اطراف آنان به عمل آورده شود کفایت نمیکند. مؤرخ باید علاوه بر سعی و کوشش دارای يك استعداد و قریحه طبیعی دیگری نیز باشد که او را از باقی طبقات نویسندگان متمایز میسازد.

قوة تخیل و تنقید، حس ترکیب و اقل بلیغ تواسم و افعات از بهترین صفات تاریخ نویسی محسوب می گردند. لاکن مؤرخ با مالک بودن یکی از آنها از دیگران مستغنی بوده، می تواند که به اقسام مختلفه تاریخ بنویسد، مثلاً هرودوت، توسیدت، تیت لیو، ماشیاوال، فردریک، ناپولیون، میدشیل، تی بر، ابوالفداء، ابوالقاسم فرشته و امثال آنها را تقلید نماید اما هیچوقت نمی تواند بدون مالک بودن صفت ذکاوت آثار برجسته از خود به یادگار بگذارد.

ذکاوت یا سرعت ادراک معقولات بعد از نبوغ مفید ترین استمداد عقلی انسان در حیات می باشد چه نبوغ خودش نیز بجز حد انتهائی ذکاوت چیز

دیگری نیست. این صفت به عقیده ما بهترین صفات مؤرخ بشمار میرود و اگر تجربه را که زاده عمایات است به آن علاوه بنمایند وجود آن باعث اتحاد دیگر صفات میگردد. بوسیله ذکاوت مؤرخ حقیقت را از دروغ تمیز داده فریب روایات بی اصل و افسانه های غلط تاریخ را نمی خورد و فکر دارای تنقید و تبصره میشود، طبائع عصور و انسان ها را بخوبی درک کرده مباله نمی نماید، هیچ چیزی را از حد واقعیش بزرگتر یا کوچکتر نشان نداده هر شخص را با صفات مخصوصش ظاهر میسازد و افعات را به همان قسمی که واقع شده اند ترسیم می کند، در عمیق ترین زوایای تاریخ داخل شده می فهمد و به دیگر آن میفهماند، مسائل سیاسی، اداری، جری، بحری و صدها شعبه مختلف دیگر را قابل ادراک فهم عامه ساخته شرح میدهد. و بعد از آنکه قسمت های متعددی را که يك دوره تاریخی را تشکیل میدهند کشف نمود، ترتیبی که باید این پارچه های مختلف به آن صورت به اذهان تقدیم گردند، خود بخود در تسلسل و افعات ظاهر میگردد. چه کسی که رشته مر موزی را که واقعات مزبور را به یکدیگر وصل داده با طرز وقوع آنها کشف نمود، بهترین صورت آنها را قصه کرده میتواند و اگر مؤرخ در مقابل مناظر بزرگ حیات ملل منجمد و بی حس نباشد، خواهشات شخصی خود را از مطیع ساختن، و ادویای حوادث را میگذارد که با همان قوت و ظرافت طبیعی خود جاری باشد هیچیک از حرکات آن را تغییر نمیدهد و هیچکدام از بیج و خم های آنرا مستور نمیگذارد بالاخره دأرای بهترین و عالیترین صفات تاریخ نویسی یعنی عدالت و بی طرفی میگردد. چه هیچ چیزی در عالم مانند معرفت طبائع احساسات شخص پرستی را در وجود انسان محو نمیکند. لکن این معرفت کامل، از قضاوت عمیقانه مانع نمیشود زیرا شخصیکه انسانیت را با جمیع هوس های حاکمه آن بشناسد بدون آنکه تنفرش از بدی یا تحسینش

ازینکی کاسته شود. بران کسیکه مجزوب، هوای نفس گشته و بجانب آن شتافته است رحم می خورد و به شخصیکه با وجود تمام این هوسها توانسته قلب خود را بدرجات عالی خوبی و بزرگی نگاه بدارد زیاده تر تعظیم می نماید.

پس به عقیده ما ذکاوت یگانه صفتیست که مورخ بذریعه آن میتواند حقیقت را از دروغ تمیز دهد و اشخاص را به صورت حقیقی شان ترسیم نماید، امور سیاست و جنگ را روشن ساخته با ترتیب طبیعی تاریخ بنگارد، عادل باشد تا مورخ خوی بشان برود، پس جرئت کرده میگوئیم که عقل سلیم تقریباً بدون فن می تواند خود را به میل طبیعی تسلیم نماید که تمامی انسان ها را به قصه کردن و افعالی که آنها را متأثر ساخته است میکشاند و آثار برجسته از خود بیاد کار میگذارد. برای اثبات این نظریه ما ازین کلیه تاریخ نویسان دو نفر را انتخاب کرده مثلاً ظر زنگارش و خصوصیات اسلوب آنها را ذکر میکنیم: - یکی ازین دو نفر کیشاردن و دیگرش فردریک بزرگ است.

کیشاردن. تمام عمر خود را در سپاسات و محراب گذرانیده هیچوقت ب فکر تاریخ نویسی نیفتاده بود ولی دارای یکی از درخشانترین اذهانی بود که تاریخ بیاد میدهد. دومی مغموم و نفرت کاملی از حیثیات داشت، در او آخر عمر عزت اختیار نموده و برای رفع تکدر خاطر شروع به نوشتن یادداشتهایی در اطراف واقعات بزرگ عصر خود نمود با وجود آنکه هیچ تعلیمی از تاریخ نویسی نگرفته و نه تجربه راجع به آن داشت واقعات را با چنان تفصیل، متانت اسلوب و قضاوت خوب بیان مینمود که همین یادداشت های بی اهمیت او در نتیجه يك اثر عالی گشته و تا امروز هم یکی از بهترین تاریخ های ایتالیا بشمار میرود. اسلوب او ساده و فقراتش دراز و دلچسپ و گاهی نیز سست است و روی همرفته شباهت زیاد به انسان چالاک

دارد که گاه گاهی بلغزد. گیشاردن شناسائی کاملی به طبائع انسانی داشته و از اشخاص که مورد بحث او قرار گرفته اند چهره های جاودانی ترسیم نموده. زیرا توصیفات او عموماً 'حقیقی' ساده و متین می باشند، علاوه از این همه لیاقت ها گیشاردن لهجه مغموم يك انسانی را که از مشاهده فجائع بشری خسته شده باشد، دارا است به عقیده ما لهجه او بسیار مغموم است چه تاریخ باید، صاف، آرام روشن باشد لاکن با وجود آن خالی از دلچسپی نیست چه مغمومیت اشخاص حق پرست از ان هویدا است.

فردريك بزرگ :

بالعکس شخص مسرور الحالی بوده عشق غربی به ادبیات داشت. گاه گاه اشعاری نیز میسرود و تکدري را که در نتیجه و پیش آمد های ناگوار حیات درخشانش باو دست میداد باینوسیله از خود دور میکرد. اشعار او اگرچه از نقطه نظر خیالات شاعرانه ارزش زیادی داشتند لاکن چون صنائع شعری در ان ها خوب مراعات نمیشد دلچسپ واقع نمیکشتند.

چه شعر بدون صنعت شعری بیشتر قیمتی ندارد. علاوه برین فردريك بزرگ هیچوقت کتابی نه نوشته و فن ترکیب کتاب به هائند علم نغز گوئی (اشعار) برای او بیگانه بود. با وجود این در تاریخ که این مرد بزرگ از خود بیاد کار گذاشته واقعات بزرگ قرن خود را با چنان ساده گی و سلاستی بیان میکند که ممکن نیست انسان او را در ردیف بزرگترین نویسندگان قرار ندهد. فردريك در تاریخ خود بسیار آزادانه حرکت کرده سلاطینی را که مغلوب ساخته، ژنرال هائیرا که شکست داده و وزائی را که فریب او را خورده اند تحقیر می کند و جز به چند نفر از نویسندگان فرانسه به هیچ طائفه احترام نمیکذارد، روی هم رفته به تاریخ يك لهجه بد گوئی میدهد. اما با وجود این طبائع اشخاصی را که مورد دقت

او واقع گشته اند باچنان يك ذكاوت ذهنی و عقل سلیمی مطالعه میکند که صورت های محو ناشدنی از آنها در صفحات تاریخ بیاد کار میگذارد .
 مادیر از سزار و ناپولیون چیزی نمیگوئیم چه هر کدام آنها از بزرگترین نویسندگان عصر خود محسوب می شدند لاکن همین دو مثالی که ذکر کردیم به اثبات این نظریه که هر صاحب ذکاوت می تواند مورخ خوبی بشود کفایت میکند .
 البته قارئین محترم در اینجا اعتراض خواهند نمود که آیا فن در تاریخ نویسی اهمیتی نداشته و هر کسی که به کمک عقل سلیم طبائع اشخاص و واقعات را کشف کرده بتواند مورخ خوبی بشمار میرود؟! در جواب میگوئیم : خیر ، فهمیدن تنها کافی نبوده يك فن ترکیب و ترسیم و يك لیاقت اظهار مطالب هم ضرور است چه در هر صورت مؤرخ مجبور است از لسان کار بگیرد پس باید به ذکاوت ، تجربه و عادت نویسندگی را که فن تاریخ نویسی است علاوه بنماید .

انسان يك موجود کامل و مؤرخ مجبور است که تقریباً اخبار لایتناهی را در مغز او جایگیر بسازد چه اگر صحنه تاریخ عربستان باشد و واقعات نه تنها در حجاز و شام بلکه در اسپانیا ، فرانسه ، هند و ترکستان واقع میشوند . ناپولیون در لومباردی می جنگد لاکن در عین حال در باویرا ، اژون ، ناپل و مصر جنگ جاریست . در میدان جنگ ، او خود در جناح راست می جنگد ولی در جناح چپ و قلب لشکر نیز جنگ وجود دارد . حالانکه مؤرخ می که این واقعه را بیان میکند و خواننده که این تاریخ را می خواند در يك زمان در همه این نقاط بوده نمی تواند و اگر مؤرخ به نیروی ذکاوت و عقل سلیم رشته مرموزی را که این واقعات را به یکدیگر وصل داده است کشف بنماید باز هم يك لیاقتی در نویسندگی لازم است که به کمک آن از یک نقطه به نقطه دیگر رفته واقعات

درجه دوم را که در مواقع شان ناگفته مانده بود بیان کند، دائماً به راست و چپ متوجه باشد بدون آنکه صحنه اصلی را از نظر بیندازد، یا در جریان قصه سکنه کی عارض شود و با اینکه چیزی را فراموش بنماید، زیرا که هر واقعه در تاریخ از نقطه نظر حقیقت منطقی نه بلکه از نقطه نظر حقیقت معنوی مهم است و بسیار کم واقع میشود که يك واقعه علت یا نتیجه واقعه دیگری نباشد با وجود این لازم است این موجود کاملی که همیشه در جستجوی اخبار لایتناهی است این موجود کنجکاو که میخواهد همه چیز را بداند بدون آنکه همه چیز باو گفته شود، راضی گردد پس مؤرخ محتاج بيك فنی است که به کمک آن واقعات را چنان عرضه نموده بتواند که موزد کسالت و تنفر نگردد. این فن تجربه و عادت چیز نویسی یعنی علم کتابت است. اما اینهم کفایت نمیکند باید مؤرخ بتواند در طبیعت يك شخص صفت عمده او و در يك واقعه قسمت مهم آنرا که دیگران وابسته به آن میباشد درک نموده و بالاخره چونکه آله اظهار همه اینها فکر و حافظه است باید در يك اسلوب ساده، نجیب و موقری که در خور اظهار واقعات بزرگ و کوچک بوده، بتواند بعضی قسمت ها را با طنطنه و بزرگی و دیگران را با سلاست و سادگی اظهار نماید تاریخ بنویسد. این کاربرد و لیاقت و قابلیت در علم تحریر صورت پذیر نیست پس مؤرخ باید علاوه بر ذکاوت و سرعت ادراک ذهنی عادت استعمال و بکار انداختن آنرا مالک باشد، واقعات را با همه جزئیات آن در يك ترتیب طبیعی، ساده و دلچسب بیان کرده و حقیقت را گاه در میان خاک و خون میادین جنگ، و گاه در میان مجالس سیاسی و گاه گاهی هم در میان صوچه های پر خم و پیچ شهر های بزرگ از بین آشوب و غوغای يك جمعیت بیخود و منقلب جستجو نماید.

(ناتمام)